

امنیت افغانستان و مساله قدرت یابی دوباره طالبان

الهام حسین خانی*

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱۴ و تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۶/۱۲)

چکیده

افغانستان تاریخ تلخی را در قرن بیستم تجربه نموده است. سقوط نظام پادشاهی در این کشور، روی کار آمدن کمونیست ها، اشغال شدن توسط ارتش سرخ شوروی، جنگ داخلی مجاهدین اسلامی که از سوی کشورهای همسایه و منطقه و آمریکا حمایت می شدند با دولت کمونیستی، تشکیل دولت مجاهدین و آنگاه جنگ داخلی میان گروه های مجاهدین با یکدیگر که به تضعیف آنان انجامید و منجر به روی کار آمدن طالبان، این اسلام گریان افراطی سلفی مورد حمایت پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی شد و پناه گرفتن گروه القاعده در سایه طالبان که حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر را به وجود آوردند که در نهایت حاصل این رخداد، حمله آمریکا و دیگر کشورهای غربی به افغانستان برای شکست طالبان گردید و تشکیل دولت جدید افغانستان به رهبری حامد کرزای تنها گوشه هایی از تاریخ این کشور می باشد که همواره آتش جنگ و ویرانی در آن روشن بوده است. پس از ایجاد دولت جدید افغانستان، دخالت کشورهای بیگانه به ویژه پاکستان در این سرزمین، پیامدی جز قدرت گرفتن دوباره طالبان نداشته است و همین قدرت گیری مجدد، دولت افغانستان و نیروهای خارجی به ویژه آمریکا را مجبور به مذاکره

* دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات اصفهان، گروه روابط بین الملل، اصفهان، ایران.

با بخش میانه روی طالبان نموده است تا با شریک کردن آنها در قدرت دولت بتواند زمینه ای برای ایجاد امنیت و آرامش در افغانستان به وجود آورد، موضوعی که مذاکراتی را میان نیروهای درگیر در افغانستان به پیش کشیده است که تا به حال نتیجه ای در بر نداشته و این پژوهش در پی بررسی این مذاکرات و آینده وضعیت افغانستان پس از این امر می باشد.

کلید واژگان

افغانستان، امنیت، طالبان، بنیادگرایی، مذاکرات صلح، آمریکا، پاکستان

مقدمه

افغانستان کشوری است کوهستانی با جمعیتی تشکیل شده از اقوام مختلف با مذاهب متفاوتی همچون پشتون های سنی، تاجیکان حنفی، ازبکان سنی و هزاره های شیعه مذهب و اقوام کوچک دیگر. این اقوام هر یک دارای نیروی اجتماعی زیادی هستند و به دلیل در اختیار داشتن سلاح، نیروی آنها دوچندان نیز یافته است به گونه ای که هر یک از این آنها در پی کسب قدرت در این کشور بوده اند. اما قوم مرکزی در افغانستان پشتون ها هستند که همواره قدرت سیاسی را در دست داشته و دیگر اقوام را در بازی های سیاسی دولتی کمتر شرکت داده اند. افغانستان در تاریخ خود هم حکومت های پادشاهی، حکومت کمونیستی، طالبان بنیادگرا و جمهوری اسلامی را تجربه کرده است. افغانستان در دوران طالبان دچار وضعیت بغرنج شد و صادر کننده تروریسم در جهان گشت به طوری که آمریکا در نهایت به این کشور حمله نمود و حکومت طالبان را ساقط نمود و تنها پس از آن بود که دولت جمهوری اسلامی در این کشور توسط اقوام مختلف و البته در رأس آنها پشتون ها ایجاد شد. اما نیروی عظیم آمریکا و ناتو نیز نتوانسته این کشور را آرام کند و از سال ۲۰۰۱ تا کنون کشمکش ها در این کشور ادامه دارد به طوری که قدرت دولت کابل تنها تا اطراف همین شهر بُرد دارد و در سایر نقاط نمی تواند قدرت خود را به طور کامل اعمال نماید. در همین وضعیت طالبان دوباره قوت گرفته اند و در عمل بخش هایی از کشور را در دست دارند. در این شرایط آمریکا و دولت کرزای چاره ای نداشته اند جز آنکه با انجام مذاکرات صلح و سازش تلاش کنند تا حداقل طالبان میان رو را در قدرت شریک کنند و به اقوام دیگر نیز قدرت بیشتر تفویض

نمایند تا شاید افغانستان روی امنیت را به خود ببیند. از این رو هدف اصلی این پژوهش آن است که امنیت افغانستان را پس از قدرت یافتن مجدد طالبان مورد بررسی قرار دهد. بر این اساس پرسش اصلی پژوهش آن است که: «دولت افغانستان برای فایق آمدن بر مسائل امنیتی ناشی از قدرت یابی مجدد طالبان چه راهی را در پیش گرفته است؟» و فرضیه پاسخ دهنده به این پرسش نیز چنین تنظیم شده است که: «دولت افغانستان با توجه به قدرت گیری دوباره طالبان جهت فایق آمدن بر چالش های امنیتی ناشی از موقعیت تازه طالبان تلاش کرده تا با حمایت آمریکا، پاکستان را از حمایت از طالبان باز داشته و با طالبان میانه رو وارد مذاکره شود.» برای آزمون این فرضیه که متغیر مستقل آن قدرت یابی دوباره طالبان و متغیر وابسته آن امنیت افغانستان است، روش پژوهش علی و معلولی است چرا که از طریق آن می توان تأثیرات متغیر مستقل بر متغیر وابسته را سنجید و در کنار این روش از روش تاریخی - توصیفی استفاده شده است زیرا داده های موجود در مورد افغانستان مستندات تاریخی و وقایع در حال وقوع می باشد. سازمان پژوهش نیز چنین است که پس از این مقدمه مبانی نظری پژوهش بیان شده، بعد از آن تاریخچه موضوع بررسی شده و در بخش بعد به آزمون فرضیه پرداخته خواهد شد و در نهایت نیز از کلیه مباحث نتیجه گیری به عمل خواهد آمد.

۱. مبانی نظری: امنیت ملی

الف. تعاریف امنیت ملی و تهدید

امنیت به معنای اولیه آن یعنی صیانت نفس، یکی از مسایلی است که «دولت» به خاطر آن به وجود آمده است. به این معنا که ضرورت اساسی ایجاد و تأسیس دولت، استقرار و حفظ امنیت در اجتماع بوده است. بر طبق نظر والفرز، امنیت در معنای عینی، فقدان تهدید در برابر ارزش های کسب شده را مشخص کرده و در معنای ذهنی، فقدان ترس و وحشت از جمله علیه ارزش ها را معین می کند. از نظر جان مارتس امنیت، آزادی نسبی از تهدیدهای آسیب رساننده است.^(۱) کن بوث این مفهوم را به دست آورده و معتقد است: «معنای امنیت، فقدان تهدیدات است. رهایی^۱ آزادی مردم (اعم از افراد و گروه ها) از

^۱ - Emancipation

محدودیت‌های انتخاب آزادانه است. جنگ و تهدید جنگ، همراه با فقر، آموزش اندک تشویش سیاسی^۱ و غیره از جمله‌ی این محدودیت‌ها به شمار می‌رود. امنیت و رهای دو روی یک سکه هستند. رهایی، نه قدرت یا نظم، بلکه امنیت واقعی پدید می‌آورند؛ بنابراین رهایی، امنیت است.»^(۲) می‌توان دو تعریف از امنیت ملی را از دیدگاه‌های مختلف چنین بیان نمود: «مایکل اچ.اچ. لوه: امنیت ملی شامل سیاست دفاع ملی و نیز اقدامات غیرنظامی دولت برای تضمین ظرفیت کامل بقای خود به عنوان یک موجودیت سیاسی به منظور اعمال نفوذ و حصول اهداف داخلی و بین‌المللی است. پنه لویه هارتلند تانبرگ: امنیت ملی یعنی توانایی یک ملت برای پیگیری موفقیت آمیز منافع ملی خود، در هر جای دنیا به همان نحوی که خودش آنها را می‌بیند.»^(۳)

ریچارد اولمان تهدید را این گونه تعریف کرده است: «تهدید نسبت به امنیت ملی عبارت از یک عمل یا یک سلسله حوادث است که یا طی زمانی کم و بیش کوتاه کیفیت زندگی ساکنان یک کشور را شدیداً تهدید کند و یا این که دامنه اختیار یک حکومت یا یک کشور یا واحدهای خصوصی متعلق به یک کشور افراد، گروه‌ها و شرکت‌ها) را در انتخاب سیاست مقتضی به شدت به مخاطره اندازد.»^(۴)

ب. مؤلفه‌ها و ابعاد امنیت ملی

(۱) مؤلفه‌های امنیت ملی

این مؤلفه‌ها در پرتو تحول زمان، ذهن و زمینه‌ها، انواع و اشکال تهدیدات، چالش‌ها و فرصت‌ها متحول گردیده و در نتیجه زبان امنیتی شاهد دگرذیسی چشمگیری شده است به طوری که اساساً از گفتمانهای سنتی، مدرن و فرامدرن امنیت سخن گفته می‌شود. در گفتمان سنتی، دولت مقتدرترین و مشهورترین معمار ساختمان امنیتی جامعه است و نظامیان، مفسران زیردست و مسلط ساخت آن، در چنین گردونه‌ای انسانها و دولتها گرگ همدیگر محسوب می‌شوند و هر «واحدی» باید برای مصونیت از تجاوز «دیگران» دیوارهای ملی را مستحکم ساخته و منافذ رخنه دیگران را مسدود سازد. از این رو نظامیان حرفه‌ای، بهترین مشاوران دولت به شمار می‌آیند. در این تعبیر آنچه ملموس و جدی است همانا تهدید نظامی می‌باشد.»^(۵) تهدید در گفتمان سنتی با مؤلفه‌هایی است که عبارتند از: دولت ملی،

¹ - Political Oppression

قدرت ملی و نیروی نظامی. «دولت ملی با «رفتار» عینی و ملموس، تصمیم گیری خود و تصمیم سازی دیگران را شکل می دهد و بر اساس خط مشی آشکار و معین به ستیزش صریح با دولتهای خارجی و گروه های پیکارگر داخلی می پردازد. بر این اساس در تعریف والتربلیمن از امنیت ملی می توان ملاحظه کرد یک ملت زمانی امن است که در صورت اجتناب از جنگ، در معرض قربانی کردن ارزشهای خود نباشد و در صورت ورود به جنگ بتواند با پیروزی در جنگ، ارزشهای خود را پاس بدارد.» (۶)

۲) ابعاد گوناگون امنیت ملی

الف) تهدیدات سیاسی: «تهدیدات سیاسی در سطح داخلی به مسایلی چون فقدان دموکراسی و بی ثباتی حکومت ها اشاره دارد.

ب) تهدیدات اقتصادی: فقر و توسعه نیافتگی، مهم ترین چالش های اقتصادی می باشند که ممکن است ناشی از سوء مدیریت نظام سیاسی داخلی باشد.

پ) تهدیدات اجتماعی: تهدیدات اجتماعی و فرهنگی معضلاتی هستند چون مهاجرت های بی رویه غیرقانونی، بی سوادی، مواد مخدر، جرم و جنایت و بزهکاری، فساد و ... که هرچند توجه کمتری به آنها می شود، اما ظرفیتی قوی برای رشد دارند.

ت) تهدیدات نظامی: روح امنیت ملی و امنیت نظامی هسته مرکزی و اصلی ترین عنصر قدرت ملی است. در واقع عنصر نظامی، نهایی ترین معیاری است که به وسیله آن، میزان کلی ظرفیت اقتدار و توان یک کشور در صیانت، حفظ و تأمین امنیت ملی را تعیین می کند.

ث) تهدیدات زیست محیطی: این تهدیدات به مسایلی چون تخریب محیط زیست کشور، سوراخ شدن لایه اوزون و ... اشاره دارد.» (۷) امنیت ملی خود دارای دو بخش اساسی است، یکی امنیت داخلی و دیگری خارجی که در زمان وجود نداشتن جنگ با خارج، امنیت داخلی مهم تر است.

پ. جنبه های امنیت ملی و دیدگاه های متباین از امنیت ملی

۱) دو جنبه از امنیت ملی: داخلی و خارجی

امنیت ملی دارای دو جنبه داخلی و خارجی است. «جنبه داخلی امنیت ملی، امنیت یک ملت در مقابل تهدیدهای پیدا و پنهان در درون مرزهای ملی را شامل می شود. این تهدیدها می توانند سیاسی (مانند: شورش، جدایی طلبی و...) و اقتصادی (مانند: ناسامانی ها و بحران های حاد اقتصادی) و نظامی (مانند

کودتا و جنگ داخلی) و اجتماعی مانند آشوبهای اجتماعی باشند که هر کدام به نوعی دولت ملی را تحت فشار و مورد تهدید قرار می دهد. جنبه خارجی امنیت ملی، به تهدیدهای برون مرزی علیه یک دولت مربوط می گردد. این تهدیدها نیز دارای ابعاد سیاسی (انزوا و اعمال فشارهای سیاسی)، نظامی (حمله نظامی یا تهدید به حمله، تقویت بنیه نظامی دشمن)، اقتصادی (تحریمهای اقتصادی) است.» (۸)

البته مجزا کردن دو جنبه داخلی و خارجی امنیت ملی از یکدیگر غیرممکن است چرا که تاثیر و تاثیر متقابل عوامل داخلی و خارجی بر یکدیگر، این دو جنبه امنیت را کاملاً با یکدیگر مرتبط کرده است. امروزه سیاست ها و محیط داخلی، تاثیر بسیاری بر امنیت ملی گذاشته اند. چرا که «تهدیدات داخلی با توجه به نقش روز افزون افکار عمومی، قدرت و نقش موثر مردم و خواسته های تازه مبنی بر مشارکت هرچه بیشتر در تعیین سرنوشت خود، توان بیشتری پیدا می کند. تعیین سرنوشت خود، گاه به استقلال، گاه به خودمختاری و گاه به بروز بحران های دیگر منجر می شود.» (۹) دولت های ملی همواره درصدد استقرار امنیت داخلی برای حفظ و پیشرفت نظام هستند. «تردیدی نیست که بدون وجود امنیت، هیچ برنامه ای در کشور قابل اجرا نیست. شکوفایی اقتصاد کشور، سرمایه گذاری، طرح ریزی برای توسعه و هرگونه فعالیتی که به زمینه آرام و مطمئن در سطوح مختلف جامعه نیاز داشته باشد، همه در گرو تأمین امنیت است. در واقع امنیت در زمره اهداف و منافع و ارزش های اصولی و پایدار جامعه است. امنیت در مفهوم و گستره ملی با هدفهای ملی، حاکمیت ملی و استقلال رابطه تنگاتنگ و لازم و ملزوم دارد. در همین چارچوب، امنیت یک عنصر تجزیه ناپذیر است. به عبارت دیگر وقتی کشوری در یک نقطه از سرزمین خود فاقد امنیت است، این وضعیت در تمام شئون و ارکان دیگر کشور تأثیر می گذارد. مثلاً نمی توان قبول کرد که کشوری مدعی امنیت داخلی باشد ولی فرضاً یک استان و یا شهر و یا بندر آن در اشغال بیگانه یا یک گروه معارض باشد.» (۱۰)

۲) دو دیدگاه متباین از امنیت ملی

الف) دیدگاه انفعالی

امنیت داخلی در این دیدگاه جنبه نفی ای دارد و با نبود عامل دیگری تعریف می شود. برای مثال والفرز معتقد است نبود ترس، نبود اجبار، نبود خطر خارجی، و یا رفع نیازمندی های اجتماعی و یا ترکیبی از عوامل مذکور مهم ترین عواملی هستند که مدنظر می باشند. در مجموع این گروه از تعاریف، «امنیت

داخلی را در نفی وجود تهدید می دانند که معمولاً تحصیل آن رسالت دولت هم به شمار می رود. این دسته از تعاریف به خاطر تکیه به جنبه سلبی قضیه و واقع بینی مورد توجه بسیاری از اندیشمندان امنیت داخلی می باشند.» (۱۱)

ب) دیدگاه ایجابی

این دسته از تعاریف، به وجود شرایط ایده آل تحت عنوان امنیت داخلی نظر دارند. این طیف از نویسندگان با تکیه بر مفاهیم بنیادینی همچون منفعت، بقا و یا حقوق فردی، سعی در ترسیم سیمایی آرمانی از امنیت در جامعه دارند. مهم تر از همه باید به دیدگاه رابرت ماندل اشاره کرد که با پیشنهاد مفهوم «احساس رضایت و اطمینان خاطر»، اصلی ترین تعریف ایجابی از امنیت داخلی را طرح کرده است.

با دقت در تعاریف و جنبه های فوق می توان چنین برداشت کرد که نقطه مشترک قابل قبول همه صاحب نظران ضرورت «حفظ وجود خود» است که می توان به شکل دیگر آن را به «حفظ صیانت نفس در برابر اساسی ترین خطرات» تعبیر کرد و برخی از صاحب نظران، حفظ خودیا «صیانت ذات و نفس» را در چهار پدیده با ارزش خلاصه می نمایند: حفظ جان مردم، حفظ تمامیت ارضی، حفظ سیستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی، و حفظ استقلال و حاکمیت کشور.» (۱۲)

ث. رابطه دولت و امنیت ملی

در رابطه با امنیت ملی، «دولت نهادی دو وجهی است. اگر چه این نهاد از دیدگاه سنتی واقعگرایانه (هابز) و آرمانگرایانه (لاک) مسئول تأمین امنیت جامعه است، اما با توجه به تجربیات تاریخی می توان چنین نتیجه گرفت که تأمین امنیت صرفاً وجود مثبت کارکرد دولت است، اما در عین حال این نهاد می تواند از خود کارکرد منفی بروز دهد و به خطرناک ترین دشمن امنیت تبدیل شود. بنابراین مسأله این است که چگونه باید امنیت را تعریف و نهادینه کرد تا دولت ها نتوانند از آن به عنوان عامل اختناق استفاده کنند. علاوه بر آن، ابهام ذاتی موجود در مفهوم منافع ملی و تأمین امنیت، تنها مورد سوء استفاده دولت ها قرار نمی گیرد بلکه تروریست ها نیز از این ابهام به سود اهداف و نیت خود تحت عناوینی چون آزادی (از سلطه، استعمار و استبداد)، عدالت، استقلال و رهیابی مردم از هر قید و بند ستمکارانه و ... بهره

برداری می کنند.» (۱۳) به هر جهت امنیت همواره یکی از دغدغه‌های مهم حیات بشر بوده است و اصولاً خود ساخت دولت که از اهمیت والایی برخوردار می باشد، در جهت تأمین امنیت غایی مردم بوده است. یعنی دولت به عنوان وسیله و امنیت بعنوان هدف مطرح شده اند. علت این اهمیت در ارزش بقا نهفته است، چرا که بقا برای موجود انسانی در کانون اولویت قرار دارد و فرد انسانی برای رهایی از نابودی و تمایل به بقا به تاسیس اجتماعی سیاسی دولت مبادرت ورزیده اند.» (۱۴)

بوت و ویلر معتقدند امنیت پایدار تنها توسط مردم و گروهها حاصل می شود به شرط آنکه این مردم دیگران را از آن محروم نسازند و این مهم تنها زمانی محقق می شود که امنیت فرآیندی معنا شود به سوی رهایی و رستگاری» (۱۵) به عبارت بهتر می توان بیان داشت که مردم با انتخاب دولت، در تأمین امنیت نقش مؤثری را خواهند داشت. اما همواره گروه هایی هستند که به دلایل مختلف از جمله مذهبی و قومی با قدرت دولت به چالش بر می خیزند و از این رو باید این جنبه از امنیت داخلی را نیز مورد بررسی قرار داد.

۱) پیکار علیه دولت

برای رهایی از تعارضات داخلی در یک کشور باید گروه ها و اقوام آن کشور به همگونی درباره منافع کشور دست یابند تا پیکار را کنار گذارند، اما «محدود کردن پیکار از راه حذف خشونت، یافتن همگونی به معنی اخص کلمه نیست. اینکه دامنه تعارض محدود شود و متخصصان به جای آنکه در جنگ داخلی با هم درگیر شوند به مخالفت با یکدیگر، در جدالهای مطبوعاتی، مبارزه های انتخاباتی، و مباحثات پارلمانی پردازند، چنین معنی می دهد که آنها همچنان اجازه رویارویی با یکدیگر را دارند. این امر باز هم نوعی مبارزه سیاسی است، ولی با این حال، عملاً به حیطة همگونی نزدیکتر است. تغییر دادن وسایل پیکار، یعنی تغییر دادن ماهیت آن. خشونت، مبارزه را آشتی ناپذیر می سازد و کینه را که موجب تشدید تعارض اصلی است، توسعه می بخشد. انگیزه های تعارض، به سود انگیزه های دیگر که میل به انتقام باشد از بین می روند. محدود کردن پیکار، خود فی نفسه، نخستین گام سازش، نخستین قدم برای تعاون و نخستین عنصر همگونی است.» (۱۶)

۲) گروه های متعارض و پیکار با دولت

ماهیت تضادهای سیاسی ایجاب می کند که «به مدد وسایل قهریه و خشونت بیان شوند، زیرا این

گونه تضادها، با مسائل اساسی انسان ها ارتباط دارند. هنگامی که گروهی از آدیان برای رهایی از وضع فلاکت بار و خروج از جهان محرومیتها و تهیدستی ها مبارزه می کنند، هنگامی که گروه دیگری نیز برای حفظ خود از هجوم جهان محروم و دفاع از داشته ها و امتیازات خود در برابر ستمدیدگان پیکار و مبارزه می کنند، طبیعی است که هر گروه کلیه وسایل و از جمله خشونت جسمی را برای کسب پیروزی به کار برد، خشونت هایی مانند شورش، طغیان، انقلاب، جنگهای داخلی، سوء قصد، سرکوبی، اعدام و زورگویی. در سیاست هر لحظه بیم آن می رود تا تعارضها در میان امواج خون حل و فصل شوند. با این حال، می توان سیاست را به صورت زیر هم تعریف کرد: کوشش مداومی برای از میان برداشتن خشونت جسمی و اعطای وسایل بیانی ملایمتر به تضادهای اجتماعی و فردی که خشونت و توحش و خونباری کمتری داشته باشد. سیاست، جنگی است داخلی با وسایلی دیگر، یعنی نفی جنگ داخلی همراه با خشونت. سیاست، یعنی بکارگیری وسایل غیرخشن. هنگامی که مبارزات طبقاتی، اختلافات نژادی، رقابتهای محلی و جدال های فردی با اسلحه و خون حل شود، به مفهوم اخص کلمه جنگ است، سیاست نیست. در حذف وسایل خشونتبار، می توان سه مرحله را تمیز داد. در مرحله ابتدایی، قدرت به آن اندازه نیرومند نیست که متخصصانی را که تصمیم به درگیری جسمی دارند مانع شود و فقط می تواند استعمال قدرت جسمی را محدود یا تنظیم کند. نظامهای انتقامگیری انفرادی شناخته شده توسط قانون، رویاروییهای فردی و ایام صلح اجباری و نظایر آن در این مرحله به چشم می خورد. پیکار با مشت یا شمشیر از میان نرفته است بلکه توسط قواعدی محدود شده است. در مرحله دوم، این اشکال خشن و وحشی خشونت، جای خود را به صورتهای متمدن تری می دهد. یعنی اعتصاب به جای غارت و قتل عام، اخراج دسته جمعی به جای کار اجباری یا زندان. بالاخره در آخرین مرحله، سیاست، خشونت جسمی را به کلی از میان بر می دارد و جای آن را به سایر اشکال می دهد: مبارزات انتخاباتی، مذاکرات پارلمانی، بحث و مناقشه در کمیسیون ها و جز اینها. بدین ترتیب، روشهای دموکراتیک، وسایل بیان مبارزه ای سیاسی هستند که از خشونت جسمی، معتدتر، نرم تر و کمتر خشونت بار می باشند.» (۱۷) اما گاهی نیاز است تا گروه های درگیر با دولت بر سر میز مذاکره نشسته و با یکدیگر صلح نمایند.

۳) سازش، صلح و پیکار

برقراری سازش و «حذف خشونت، پیش از همه، مستلزم سازش در باره قواعد پیکار است. در صورتی

که هدف سازش در باره ماهیت باشد نه در باب شکل، واقعا در فرایند همگونگی گام نهاده می شود. دیگر مسأله این نیست که نحوه جریان مبارزه سیاسی تنظیم شود بلکه غرض همساز کردن منافع مورد دعاست تا از این راه مبارزه پایان پذیرد. برقرار کردن سازشها یکی از وظایف اساسی سیاست های دولت است. در رژیمهای دموکراتیک، نهادها اختصاصا به این منظور ترتیب یافته اند و روش کارکرد آنها نه تنها بیان این تعارضها به کمک وسایل ملایم است بلکه برای پایان دادن این تعارضها از راه ایجاد سازش نیز در نظر گرفته شده اند. ساز و کار مباحثات، کمیسیونها و مذاکرات، به هر یک از افراد یا گروههای درگیر اجازه می دهد تا استدلالهای خود را به بیان آورند. این سازوکارها، در عین حال مسأله را در تمام جنبه های آن به درستی معرفی و بدین وسیله به هر کس تنوع و پیچیدگی منافع مورد دعوا را تفهیم می کند. هر پیکارگری می تواند نیروی خود را به وسیله دخالتها و آرای خود محسوس سازد. اما غالبا توافقها و ائتلافهایی لازم است تا طرفین به انطباق دادن نظریات خود با یکدیگر را داشته شوند... تفاوت میان مبارزه و سازش امری مطلق نیست. سازش، خاتمه پیکار نیست بلکه آتش بس و متارکه ای است که هر تغییری در تناسب قوا، آتش بس و متارکه دیگری را جانشین آن می کند. اگر بدین طریق وحدت مبارزه ها محدود گردد طبیعتاً سازشها آسانتر و بادوامتر می شوند و از آتش بس به سوی صلح خواهیم گرایید. مرز میان این دو هرگز مشخص نیست. آتش بس طولانی بسیار شبیه به صلحی است که هرگز کسی نمی تواند قطعی بودن آن را تضمین کند... برای اینکه مبارزه های سیاسی فقط به تعویق نیفتد بلکه به طور قطعی حذف گردد، بایستی علل به وجود آورنده آنها یعنی تضادهای میان افراد و گروههایی که کل جامعه را تشکیل می دهند از میان برداشته شود.» (۱۸) گروه متخاصم باید به عنوان یک پیش شرط، حاکمیت دولت را بپذیرند. یک گفتگوی سازنده صلح هرگز نمی تواند بدون در نظر گرفته شدن حاکمیت دولت طرف مذاکره از سوی گروه داخلی متخاصم به عنوان طرف درگیر در مذاکرات به نتیجه برسد.

۲. تاریخچه

الف. نگاهی به افغانستان

از نقطه نظر جغرافیایی، «کشور افغانستان سرزمینی کوهستانی و محاط در خشکی است. این سرزمین سوخته و ماتم زده در قسمت شرقی نیمکره شمالی، در محدوده آسیای میانه واقع شده است و مساحت آن

۶۴۹۰۰۰ کیلومتر مربع می باشد. طول مرزهای کشور افغانستان حدود ۵۸۰۰ کیلومتر می باشد و از سمت شمال با جمهوری های تازه استقلال یافته تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان، از سمت شرق و جنوب با پاکستان، از سمت شمال شرقی با چین و از سمت غرب با ایران مرز مشترک دارد. کشور افغانستان با آبهای آزاد جهان فاصله زیادی دارد و نزدیک ترین فاصله این کشور به آبهای آزاد، مرزهای جنوبی آن و از طریق پاکستان است که ۵۰۰ کیلومتر فاصله دارد.» (۱۹)

از نظر قومیتی تعدادی از مهم ترین اقوام موجود در افغانستان عبارتند از: پشتو، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، قرقیز، واخیز، هندو، سبک، کشمیری، ایماق، فارس، هراتی، براهویی، نورستانی، قزاق و درصد جمعیت اقوام بزرگ تر نیز بدین قرار است: پشتو حدود ۴۲ درصد، تاجیک حدود ۳۰ درصد، هزاره حدود ۱۶ درصد، ازبک حدود ۶ درصد. ارقام فوق در منابع مختلف، متفاوت ذکر شده است، زیرا هنوز آمارگیری دقیقی صورت نگرفته و آمارهای موجود بیشتر بر مبنای تخمین های مختلف است.» (۲۰)

از نقطه نظر تحولات تاریخ سیاسی تا پیش از به قدرت رسیدن طالبان می توان به طور خلاصه بیان داشت که «در ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹، افغانستان توسط ارتش شوروی اشغال شد و شوروی حکومت دست نشانده کمونیست ها را در این کشور مورد حمایت خود قرار داد، در دهه ۱۹۸۰ با حمایت کشورهای آمریکا، عربستان سعودی، پاکستان، ایران و... جنگ داخلی نیروهای مجاهدین افغان با ارتش شوروی آغاز شد که در نهایت در فوریه ۱۹۸۹، منجر به خروج ارتش شوروی شد و سپس جنگ بین مجاهدین و رژیم کمونیستی نجیب الله ادامه یافت تا در آوریل ۱۹۹۲، این رژیم سقوط کرد و قدرت در اختیار مجاهدین به رهبری برهان الدین ربانی قرار گرفت. اما پس از چندی جنگ داخلی میان نیروهای قومیت های پشتو، تاجیک، ازبک، هزاره و ترکمن آغاز شد و اوضاع افغانستان همچنان در جنگ داخلی باقی ماند تا اینکه در اکتبر ۱۹۹۴، جنبش طالبان، که با حمایت پاکستان و عربستان به وجود آمده بود، اعلام موجودیت کرده و به مجاهدین اعلام جنگ داد.» (۲۱)

ب. به قدرت رسیدن طالبان

اگرچه دولت مجاهدین به ریاست جمهوری ربانی هیچگاه کاملاً از بین نرفت، اما در اواخر سال ۱۹۹۶ در واقع طالبان حکومت اصلی قسمت اعظم افغانستان را در دست داشتند. طالبان کنترل پایتخت را به

دست گرفته، دولت قبلی را مجبور به گریز کرده و حاکم بلامنازع دو سوم سرزمین افغانستان بودند. با این حال، از همان آغاز شکل گیری طالبان، مقاومت علیه آن شروع شد. در کلام ملا عمر، رهبر طالبان، این پیام قابل درک بود که او می خواهد سرزمینی متحد پدید بیاید که حکومت آن بر اساس تفسیرهای سنت گرایانه و توأم با تعصب از قوانین اسلامی باشد. اگرچه در سراسر کشور تعهد عمیق نسبت به اسلام وجود داشت، اما اغلب مردم رهبران افراطی را تأیید نمی کردند.

مناطق شمالی، از جمله مزار شریف، تا حد زیادی به مقاومت در برابر طالبان ادامه داد، زیرا ساکنان این مناطق به پشتون ها اعتماد نداشتند و معتقدند بودند که آنها می خواهند حکومت استبدادی عقب مانده پشتون را بر افغانستان تحمیل کنند. مزار شریف پناهگاهی بود که تحت کنترل عبدالرشید دوستم و عبدالملک قرار داشت و ناحیه شمال شرقی کابل نیز تحت رهبری احمدشاه مسعود، که از نژاد تاجیک بود، در مقابل طالبان مقاومت می کرد. «مزار شریف سرانجام در سال ۱۹۹۸ به کنترل طالبان درآمد، ولی گروه های مقاومت در نود درصد خاک افغانستان که به تدریج تحت سلطه طالبان درآمده بود به مبارزاتشان ادامه می دادند. برای طالبان لازم بود که مخالفت ها را با ارباب و خشونت مهار کند. قوم هزاره، که شیعه مذهب بودند، از نظر طالبان، کافر به حساب می آمدند و به طور خاصی مورد آزار و اذیت قرار گرفتند.» (۲۲) به این ترتیب بود که طالبان خود را دولت قانونی افغانستان معرفی کرد. اما تنها کشورهای پاکستان، امارات متحده عربی و عربستان حکومت طالبان را به رسمیت شناختند.

در زمان حکومت طالبان، کشور افغانستان از حکومت سرزمینی به یک پله پایین تر سقوط کرد و به صورت قومی تقسیم و اداره می شد. طالبان، کابل و تقریباً ۹۰ درصد کشور را در اختیار داشتند که شامل مناطق پشتون نشین در جنوب نیز می شد. در این هنگام گروه های مخالف نیز در شمال افغانستان که ترکیب نژادی متنوعی داشت، سنگر گرفته بودند.» (۲۳) در این زمان بود که طالبان «از دیدگاه مادی به یک ساختار «خودکفا» مبدل گشتند و نه تنها به یاری کمک های خارجی نیاز نداشتند، بلکه بنا به ارزیابی سازمان ملل متحد، تا ۸۵٪ همه کشتزارهای مواد مخدر در افغانستان که درآمد سالانه محصولات آنها بین ۱۴-۱۲ میلیارد دلار برآورده می گردید در اختیار آنان بود.» (۲۴)

رژیم طالبان توانست در مدت کوتاهی به طور قاطع بر مردم افغانستان حاکم شود. «آنها به سرعت به اجرای تفسیری که از قوانین اسلام و شریعت داشتند پرداختند. در سال ۱۹۹۹، مخالفت بین المللی با

طالبان به خصوص به دلیل رفتار غیرانسانی و خصمانه با زنان و حمایت از گروه های تروریستی بین المللی فزونی گرفت. بعد از وقوع چندین حمله تروریستی در سراسر دنیا، سازمان ملل متحد به دلیل حمایت طالبان از اسامه بن لادن و سازمان القاعده، که تحت رهبری او قرار داشت، افغانستان را تحریم کرد. اما طالبان سعی داشت چهره ای را که نمایانده بود بهبود بخشند، به همین منظور، موافقتنامه ای را مبنی بر تقسیم قدرت با احمد شاه مسعود، امضا کردند. اما این موافقتنامه مدت زیادی دوام نیاورد و تلاش سازمان ملل متحد در طی سال بعد از آن با موفقیت رو به رو نشد.» (۲۵)

ب. حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان و سقوط طالبان

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، گروه القاعده که توسط طالبان حمایت می شد به مرکز تجارت جهانی در نیویورک حمله کرد. در پی این حمله، دولت ایالات متحده به سرعت خواستار تسلیم اسامه بن لادن و سایر رهبران القاعده به منظور محاکمه آنان شد. اما هنگامی که معلوم شد طالبان به حمایت از بن لادن ادامه می دهد، آمریکا اعلام کرد علیه هر کشوری که دولتش تروریست های بین المللی را حمایت کند، وارد جنگ خواهد شد. بنابراین از هفتم اکتبر ۲۰۰۱، آمریکا و نیروهای ائتلاف ناتو به افغانستان حمله کرده و بمباران پایگاه های نظامی و مخفیگاه های القاعده و طالبان آغاز را کردند. در پایان سال ۲۰۰۱ حکومت طالبان از قدرت خلع گردید و القاعده از آنچه به نظر می رسید آخرین پایگاهش در افغانستان باشد، یعنی کوه های تورابورا در نزدیکی جلال آباد، عقب نشینی کرد. (۲۶) تعدادی از رهبران مهم طالبان و القاعده کشته یا اسیر شدند، از جمله معاونان ملا عمر و اسامه بن لادن. اما ملا عمر و اسامه بن لادن هر دو طی دوران بمباران و حمله نیروی نظامی آمریکا به افغانستان، احتمالاً با عبور از مرز و رفتن به پاکستان از مرگ یا اسارت گریختند. گرچه ملا عمر گریخته بود، ولی دوران طالبان به پایان رسیده بود.» (۲۷)

پ. تشکیل حکومت انتقالی افغانستان و تحولات بعد از آن

از سال ۲۰۰۱ میلادی و پس از کنفرانس بن^۱ با توافق گروه های افغان و با فشار و حمایت بین

^۱ - Bonn

المللی، دولت موقت به رهبری حامد کرزای در افغانستان روی کار آمد. در پی این موافقتنامه و تشکیل دولتی موقت، امیدواری هایی در زمینه ایجاد یک حکومت فراگیر ملی به وجود آمد. این موافقت از این لحاظ اهمیت داشت که بعد از سه دهه جنگ و درگیری و تلاش های ناکام برای ختم بحران افغانستان، در یک تحول شگرف و غیر منتظره به کمک جامعه بین المللی، همه گروه ها و احزاب سیاسی برای ایجاد یک دولت موقت و برگزاری انتخابات آزاد و ایجاد یک دولت منتخب مردمی بر مبنای دموکراسی به توافق رسیدند. در حقیقت موافقت نامه بن، در یک شرایط ویژه و استثنایی تحت فشار بین المللی به امضا رسید. اما در سطح داخلی نیز جامعه افغانستان پس از پشت سر گذاشتن دوران بیست و پنج ساله جنگ، به شدت نیازمند صلح و آرامش و خواهان امنیت و ثبات سیاسی در کشور بود و علاوه بر آن، روند صلح از طریق اجماع بین المللی به صورت جدی تقویت می شد و همین شرایط تا حد زیادی موفقیت و مقبولیت آن را تضمین می نمود. در موافقت نامه بن، ترکیب متناسب قومی، جغرافیایی و مذهبی افغانستان، و نیز اهمیت مشارکت زنان نیز مورد توجه قرار گرفته و اصل تفکیک قوا هم مورد پذیرش واقع شده بود. سرانجام حکومت انتقالی افغانستان در ۷ دسامبر ۲۰۰۴ پس از برگزاری انتخابات و به ریاست جمهوری رسیدن حامد کرزای به حکومت رسمی کشور تبدیل شد و در ۱۹ دسامبر سال ۲۰۰۵ نیز انتخاب مجلس قانونگذاری آن را تکمیل کرد. «اما از همان ابتدای تشکیل دولت موقت، این دولت با چالش های عدیده امنیتی از قبیل فعالیت رو به رشد باندهای تروریستی طالبان، تشدید رو به افزایش کشت و قاچاق تریاک و خودسری های افراد مسلح وابسته به جنگ سالاران جهادی مواجه بود که به سبب نبود یک استراتژی هدفمند امنیتی، چه در میان نیروهای بین المللی به رهبری آیساف و چه در میان دولتمردان افغانستان، توانایی نداشت تدابیر موثر و سازنده ای را در قبال تامین امنیت عمومی اتخاذ کند.» (۲۸)

۳. امنیت افغانستان و قدرت یابی دوباره طالبان

الف. روشن شدن بحران مشروعیت در انتخابات دور دوم ریاست جمهوری افغانستان

بر اساس قانون اساسی افغانستان، انتخابات ریاست جمهوری، باید ۳۰ تا ۶۰ روز قبل از پایان دوره پنج ساله حامد کرزی، یعنی حداکثر تا اول خرداد ۱۳۸۸ برگزار می شد. با این وجود، کمیسیون انتخابات اعلام کرد که به دلایل فنی، مالی و شرایط اقلیمی، نظیر مسدود بودن راه های ارتباطی مناطق

کوهستانی کشور، به ویژه نواحی مرکزی، در ماه های فروردین و اردیبهشت، قادر به برگزاری انتخابات در موعد قانونی نخواهد بود. به هر حال انتخابات دومین دور ریاست جمهوری افغانستان برای ۲۹ مرداد ۱۳۸۸ انجام شد و شایان ذکر است که انتخابات شورای ولایتی نیز هم زمان تدارک دیده شد. ضمناً مقرر گردید این انتخابات برای اولین بار از سوی کمیسیون مستقل انتخابات به عنوان یک نهاد ملی با نظارت جامعه بین المللی و با تأمین ۲۲۳ میلیون دلار کمک های جهانی انجام شود و بدین منظور حدود ۱۸ میلیون کارت رای در میان واجدین شرایط شرکت در انتخابات توزیع گردید. (۲۹) آمار اعلام شده اولیه از طرف کمیسیون انتخابات افغانستان حاکی از آن بود که از ۱۵ میلیون حائزین حق رای در دومین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، نزدیک به شش میلیون نفر، یعنی ۳۸/۷۰٪ واجدین شرایط در این انتخابات شرکت کرده بودند و حامد کرزای ۳/۰۹۳/۰۰۰ رأی، حدود ۵۵٪ و رقیب وی عبدالله با ۱/۵۷۱/۰۰۰ رأی، حدود ۲۸٪ از آراء را از آن خود ساخته اند. با این وجود، شکایت های زیادی مبنی بر تقلب در انتخابات به کمیسیون انتخابات ارسال گردید و عبور آرای کرزای از مرز پنجاه درصد را زیر سوال برد، به طوری که اعلام رسمی نتایج موکول به اتمام بررسی های کمیسیون رسیدگی به شکایات انتخابات شد. سرانجام در ۲۸ مهر ۱۳۸۸، یک روز پس از اعلام نظر کمیسیون مزبور مبنی بر تایید تقلب در انتخابات و در نتیجه ابطال ۲۱۰ حوزه رای گیری، کمیسیون انتخابات، نتیجه نهایی را که بر اساس آن آرای کرزای به زیر پنجاه درصد تنزل یافته و در نتیجه انتخابات به دور دوم کشیده خواهد شد را اعلام کرد و بدین ترتیب تاریخ ۱۶ آبان به عنوان زمان انجام دومین دور انتخابات تعیین گردید. با این حال، «دکتر عبدالله در ۱۰ آبان ۱۳۸۸ در یک گردهمایی در خیمه لویی جرگه و در جمع هوادارانش انصراف خود از مشارکت در دور دوم را اعلام داشت» (۳۰) و همین امر باعث مشخص تر شدن بحران مشروعیت در افغانستان شد.

ب. وضعیت امنیتی افغانستان پس از سقوط طالبان

در چند دهه اخیر، امنیت مهم ترین مطالبه مردم افغانستان بوده و حتی حکومت سختگیرانه طالبان، به دلیل آنکه گونه ای امنیت نسبی در مناطق زیر سلطه خود فراهم آورده بودند، از این چشم انداز اقبالی نسبی داشت. پس از ورود نیروهای آمریکایی و سقوط طالبان، در بحث های «لویه جرگه قانون اساسی»

نیز کسانی که خواهان افزایش نقش و اختیارات رئیس جمهور افغانستان بودند، استدلال می کردند که رئیس جمهور اکنون اختیاراتی فراتر از «شهردار کابل» ندارد و به دیگر سخن، از «نفوذ فرمان» در سراسر کشور برخوردار نیست. یکی از مهم ترین علت های این موضوع، فراگیر نبودن امنیت در افغانستان است و حتی در کابل نیز امنیت کامل برقرار نیست. از این رو، از آن زمان تلاش های بسیاری در جریان بوده تا طالبان و القاعده از صحنه افغانستان به کلی حذف و محو شوند که تاکنون توفیق کاملی حاصل نشده است. (۳۱) به همین منظور اقداماتی صورت گرفت، دقیقا بعد از اشغال افغانستان «سازمان ملل متحد برای جلوگیری از درگیری مجدد در شهر کابل، در سال ۱۳۸۰ موافقت کرد تا نیروهای بین المللی کمک کننده به امنیت افغانستان به این شهر اعزام شوند. رهبری این نیروها نیز که هدف از اعزام آنها ایجاد ساختار امنیتی در افغانستان، شناسایی نیازهای بازسازی این کشور و آموزش نیروهای مسلح اعلام شده بود به انگلیس سپرده شد که اکنون از آن به عنوان ایساف^۱ اول یاد می شود. در بهمن ماه ۱۳۸۵ برای دهمین بار در تغییر و تحول فرماندهی نیروهای خارجی در افغانستان، آمریکا فرماندهی نیروهای ایساف را که از ۱۱ اوت سال ۲۰۰۳ میلادی به سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) واگذار شده بود، بر عهده گرفت. افزون بر این، آمریکا در کنار نیروهای ناتو، سربازان ویژه خود را نیز در افغانستان حفظ کرده است که این نیروها در شرق این کشور مستقر هستند. این نیروها قبل از این در قالب نیروهای ائتلاف بین المللی مبارزه با تروریسم در افغانستان فعالیت داشتند. آمریکا در سال ۲۰۰۶ میلادی بیش از ۲۳ هزار سرباز در افغانستان مستقر کرده بود و بعد از اینکه نیروهای ناتو در نهم مرداد ۱۳۸۵ فرماندهی نیروهای بین المللی را در جنوب افغانستان و بعد در سراسر این کشور به عهده گرفت ۱۲ هزار سرباز آمریکایی نیز تحت فرماندهی این نیروها درآمدند.» (۳۲)

پس دو نیروی نظامی آمریکا و ناتو مسئول تأمین امنیت افغانستان شمرده می شوند که همواره با مشکل رو به رو بوده اند. «در کنار دو نیروی خارجی تأمین امنیت در این کشور، نیروهای ارتش ملی و پلیس ملی افغانستان از دیگر نیروهای امنیتی به شمار می آیند که با مشکلات زیادی رو به رو هستند. نداشتن تجهیزات مدرن، ضعف مدیریت، حقوق کم و مشکلات اقلیمی و قومی در این کشور باعث شده است که این نیروها نتوانند از کارکردهای لازم برخوردار شوند با اینکه آموزش این نیروها توسط آمریکا و

^۱ - ISAF

ناتو انجام می‌گردد. آمریکا به خوبی می‌داند که افزایش قابلیت‌ها و ظرفیت‌های پلیس افغانستان و ارتش این کشور به منظور فراهم نمودن زمینه خروج نیروهای خارجی از افغانستان، موثرترین پاسخ به موج حملات تروریستی و خشونت‌آمیز در افغانستان به شمار می‌آید و در این زمینه، جامعه بین‌المللی نباید از هیچ تلاشی در کمک به مردم و دولت افغانستان برای حل مشکلات به دست خود آنها و بهبود و تسریع آموزش و تجهیز پلیس و ارتش افغان دریغ نماید.» (۳۳)

با این حال فقدان ارتش ملی قوی و منسجم که از دست آوردهای عمده دولت‌سازی به شمار می‌آید، در این سالها هر ناظری را به این نتیجه می‌رساند که بخت طالبان در این است که شرایط سیاسی به حکومت مرکزی اجازه نمی‌دهد که بر پایه ملاحظات سنتی به مساله امنیت بپردازد.

برای فایل آمدن بر این بخت طالبان، در راستای افزایش توان ارتش ملی، سیاستگذاری‌هایی صورت گرفت که بخشی از مسئولیت ناتو به پلیس و ارتش افغان منتقل شود تا با اتحاد و یکدلی بیشتر با نیروهای مخالف به مبارزه بپردازند و امنیت پایدار را در افغانستان ایجاد کنند به همین منظور انتقال مسئولیت از ناتو به ارتش و پلیس افغان آغاز شد به طوری که اکنون دولت افغانستان و همچنین دولت‌های عضو ناتو برای حفظ این روند مصمم هستند. اما نکته اصلی این است که پلیس و ارتش افغان را چگونه می‌شود حمایت کرد.

در این شرایط برای اینکه امنیت برقرار شود، لازم است که حامد کرزای در چارچوب الگوهای سنتی، با رهبران قبایل و جنگ‌سالاران و فئودال‌ها، بده‌بستانهای سیاسی- نظامی داشته باشد. حتی می‌توان گفت پیشبرد فرایند دموکراتیزه کردن که خواست آمریکا از دولت حامد کرزای است، ابزاری کارساز برای برقراری صلح و امنیت در افغانستان نیست و تجربه‌های تاریخی به درست بودن این نکته گواهی می‌دهد. همچنین مشروعیت قدرت مرکزی و امنیت در سراسر افغانستان تنها هنگامی به دست می‌آید که عناصر سازنده چارچوب ایدئولوژیک حاکم بر جامعه یعنی همان چه که دولت-ملت‌سازی به شمار می‌آید و در اینجا عبارتند از قومیت، روابط خویشاوندی و مذهب به گونه مستقیم به چالش گرفته نشود و کابل مجال و اجازه یابد که نخست بر پایه معادلات سنتی، یکپارچگی پدید آورد و سپس آرام آرام جامعه را پذیرای ارزش‌ها و نهادهای مدرن کند. افزایش نیروهای آمریکا و همپیمانانش در افغانستان، اگر در جهت برهم زدن الگوهای تاریخی و سنتی، آن هم اگر تنها با هدف دستیابی به پیروزی نظامی باشد، مایه

استواری ایستار و جایگاه نیروهای مخالف حکومت مرکزی حامد کرزای و گرفتاری هر چه بیشتر کابل و همپیمانان غربی آن خواهد بود.» (۳۴)

بنابراین برای رسیدن به امنیت پایدار در افغانستان راه طولانی وجود دارد و این مسیر طولانی دارای فراز و نشیب های فراوانی است که دولت ملی افغانستان باید بتواند این مسیر طولانی را پشت سر بگذارد. این گذار هزینه های هنگفتی دارد، اما رسیدن به این هدف غیر ممکن نیست به طوری که با درک این مساله، این مهم با تشکیل اجلاس کابل پیگیری شد. برای برگزاری اجلاس کابل، «حدود هفتاد کشور و سازمان بین المللی وزرای امور خارجه و هیات های نمایندگی خود را به کابل فرستادند تا در اجلاس بین المللی ای شرکت نمایند که از قبل انتظاری برای پیروزی در آن وجود نداشت و این انتظار به علت آن بود که در افغانستان امروز تضاد منافع گسترده ای بین جریان های متفاوت درگیر در بحران این کشور وجود دارد. اهداف متفاوتی برای اجلاس کابل برشمرده شد، ولی به طور خلاصه از آنها می توان چنین یاد کرد: تأمین امنیت افغانستان؛ کمک به بازسازی افغانستان؛ حمایت از روند آشتی ملی؛ و زمینه سازی برای خروج نظامیان آمریکایی و ناتو.» (۳۵)

ب. طالبان: زمینه های قدرت یابی دوباره

نزدیک به بیش از یک دهه از تهاجم نظامی آمریکا علیه طالبان در افغانستان می گذرد، «اما سقوط طالبان، موجب نابودی آنها در منطقه نشده است. مبارزه با طالبان و گروه های مختلف معارض دولت افغانستان یکی از مهم ترین چالش های آمریکا، ناتو و دولت حامد کرزای بوده است. حملات طالبان از سال ۲۰۰۴ هر ساله افزایش یافته است، به گونه ای که سال ۲۰۰۸ را «خونین ترین سال» نامیده اند و همان طور که کارشناسان سیاسی پیش بینی می کردند، میزان خشونت در افغانستان در ماه های ژوئن، ژوئیه، اگوست و سپتامبر ۲۰۰۹ افزایش یافت. نزدیک به ۱۶۰ عملیات انتحاری در ده ماه از سال ۲۰۰۹ اتفاق افتاد و بیش از ۵۶۰۰ نفر اعم از طالبان، غیر نظامیان، نیروهای پلیس و ارتش افغانستان و نیروهای خارجی کشته شدند. چندین مدرسه به آتش کشیده شد و بیش از دویست مدرسه در جنوب افغانستان تعطیل شد. تنها در ده ماه ابتدایی سال ۲۰۰۹، ۹ بالغرد نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان ساقط شدند. تعداد کشته های نظامی آمریکا، انگلیس و کانادا و سایر کشورهای مستقر در افغانستان از سال

۲۰۰۱ تا ۲۰۰۸ به ترتیب به ۷۲۹، ۲۳۰، ۱۳۲ و ۲۳۳ نفر رسید. تنها در سال ۲۰۰۹ بیش از ۳۴۰ نفر از نیروهای خارجی در افغانستان کشته شدند که تعداد کشته های نظامی آمریکا ۱۹۲ نفر بوده است. بر این اساس، امروز طالبان به بازیگری تأثیرگذار تبدیل شده اند که از حمایت بخشی از مردم جنوب افغانستان برخوردارند، به طوری که نیروهای نظامی انگلیس، آمریکا و ناتو و حتی سازمان ملل، مهم ترین راهکار ایجاد صلح در افغانستان را مذاکره با طالبان بیان کرده اند. پیشنهاد مذاکره با طالبان یا مشارکت آنان در ساختار قدرت، راهبردی ساختاری است که از سوی دولت افغانستان دنبال می شود. پیشنهاد اختصاص ۹ استان با چهار وزارتخانه یا ۹ وزارتخانه با چهار استان به طالبان نیز نشان می دهد که طالبان در حال قدرت یابی مجدد هستند.» (۳۶)

زمینه ها و دلایل قدرت یابی طالبان را باید در بستر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و حتی فرهنگی افغانستان و نیز در برخی عوامل خارجی جستجو کرد که در زیر به برخی از مهم ترین موارد مربوط به این امر پرداخته می شود.

(۱) کندی روند پروژه دولت- ملت سازی

با اینکه با تشکیل پارلمان، پروژه دولت سازی در افغانستان طبق توافقنامه «بن» پایان یافت، نبود حاکمیت به عنوان یکی از عناصر اساسی تأسیس دولت و تداوم آن موجب شده است پروژه دولت سازی در افغانستان پس از تشکیل ناقص بماند. «به لحاظ سیاسی، ساختار قدرت در افغانستان تشکیل شده است، اما نهادهای دفاعی- امنیتی حافظ قدرت هنوز تکمیل نشده اند. به همین علت، دولت افغانستان دارای اقتدار حاکمیت الزام آوری نیست. بنابراین، ضعف دولت افغانستان در مبارزه با طالبان مساوی با قدرت یابی طالبان تلقی می شود.

علاوه بر ضعف دولت افغانستان، «هویت ملی» نیز شکل نگرفته است. افغانستان کشوری چند قومی است. در این کشور وفاداری های قومی بر وفاداری های ملی غلبه دارد. به عبارت دیگر، این جامعه هنوز به وجدان جمعی نرسیده است و در نتیجه، با پدیده «ملت» آشنا نیست. در چنین جامعه ای ملت به معنی وحدت نسبی درون قومی، علیه اقوام دیگر است.» (۳۷) توجه بیش از حد به هویت های قومی- نژادی و تشدید اختلافات قومی طی سه دهه اخیر موجب شده است پروژه ملت سازی در افغانستان به کندی پیش رود. «به لحاظ جامعه شناسی سیاسی، نبود هویت ملی از یک سو و عدم حاکمیت داخلی و خارجی دولت

افغانستان از سوی دیگر، تنها موجب وابستگی بیشتر دولت به حمایت های بین المللی جهانی و آمریکا شده است. اندیشمندان سیاسی معتقدند دولتی که اختیار و قدرت وضع و اجرای قانون را در سراسر کشور نداشته باشد، فاقد حاکمیت داخلی است. (۳۸) افغانستان نیز به چنین وضعی دچار شده و این امر نشان می دهد پروژه «دولت سازی» و «ملت سازی» به کندی پیش می رود.

۲) فساد اداری

یکی از علل ناکارآمدی دولت افغانستان، «فساد اداری و ضعف اقتصادی است. نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان اعلام کرده است: «آلودگی رو به افزایش مقامات این کشور به انواع فساد، تهدیدی برای حاکمیت ملی و امنیت در افغانستان است. از جامعه جهانی نباید انتظار داشت از ادارات و مسئولان آلوده به فساد پشتیبانی کند، حتی درک این موضوع برای مردم عادی دشوار نیست.» فساد اداری نه تنها موجب ناامنی، بلکه باعث کاهش حاکمیت دولت مرکزی در مناطق جنوب و جنوب شرقی افغانستان شده است. وجود فساد اداری در دستگاه حکومت موجب نارضایتی مردم افغانستان و نگرانی برخی سازمان های جهانی شده است. خرید و فروش پست های مهم دولتی در افغانستان و قاچاق مواد مخدر توسط برخی مقامات یا نزدیکان آنان مانند عبدالاحد کرزای از جمله این فسادهای اداری است.» (۳۹)

۳) اقتصاد ضعیف

یکی از مسائل مهم درباره افغانستان این است که «به لحاظ اقتصادی جزو فقیرترین کشورهای جهان است. تنها ۱۵ درصد زمین های افغانستان قابل کشت بوده و ۶۰ درصد اقتصاد این کشور به مواد مخدر وابسته است. بخش دیگر اقتصاد افغانستان را کمک های جامعه جهانی تشکیل می دهد. تاکنون جامعه جهانی و آمریکا نزدیک به دوازده میلیارد دلار به افغانستان کمک کرده اند که ۸۵ درصد آن توسط ان.جی.اوها و ۱۵ درصد آن توسط دولت صرف بازسازی شده است. از این میزان، حدود ۸ تا ۹ میلیارد دلار صرف مبارزه با تروریسم و آموزش نیروهای پلیس و ارتش افغانستان شده است. علاوه بر این، آمریکا از زمان لشکرکشی به افغانستان تا کنون، ۸۳ میلیارد دلار در این کشور هزینه کرده است. از دوازده میلیارد دلار کمک های بین المللی تنها سه میلیارد دلار آن صرف بازسازی زیربنایی شده است.» (۴۰)

۴) وحدت در طالبان

یکی دیگر از عوامل موثر در قدرت یابی طالبان، وحدتی است که در میان این نیروها وجود دارد. اگر

چه طالبان طیف وسیعی از نیروها را در بر می گیرد، اما آنها در سه گروه قابل دسته بندی هستند:

الف) شورای کویته

گفته می شود که «مقر اصلی این گروه در کویته پاکستان است و رهبر آن ملا عمر است. محصلان مدارس مذهبی به ویژه کسانی که در دوره جهاد افغانستان به این منطقه مهاجرت کردند، بسیاری از نیروهای جهادی سابق، به ویژه افرادی که متعلق به حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی هستند، زیر چتر شورای کویته فعالیت دارند. نکته مهم درباره شورای کویته این است که این شورا ارتباط تنگاتنگی با شبکه القاعده دارد. اعضای این شورا، هم در درون خود و هم با اعضای القاعده پیوند خانوادگی مستحکمی برقرار کرده اند، به ویژه پیوند سببی ملا عمر با بن لادن در تحکیم این همبستگی مهم بوده است. شاید به دلیل همین وابستگی ها بود که ملا عمر در سال ۲۰۰۱ از تحویل اسامه بن لادن به آمریکا و اخراج وی از افغانستان پرهیز کرد. شورای کویته در میان سایر شاخه های طالبان، ایدئولوژیک ترین شاخه محسوب می شود. این گروه خواهان استقرار یک حکومت اسلامی در افغانستان (امارات اسلامی افغانستان) به رهبری امیرالمومنین هستند. بر همین اساس به طور جدی با دولت فعلی افغانستان مخالفند و آن را دست نشانده غربی ها قلمداد می کنند. شورای کویته بر خروج نیروهای خارجی اصرار دارد و به سادگی حاضر نیست با آمریکایی ها و دولت کرزای وارد مذاکره شود. آنچه آمریکایی ها آن را طالبان «بد» یا طالبان «تندرو» می نامند، این شاخه از طالبان هستند. استراتژی آمریکا در مقابل این گروه، تلاش برای محو آن از طریق نظامی است.» (۴۱)

ب) شورای میرانشاه

مقر این شورا در میرانشاه از توابع منطقه قبایلی پاکستان است. «این شورا زیر نظر شبکه حقانی عمل می کند. حقانی یکی از معدود پاکستانی هایی است که رهبری بخشی از طالبان را در افغانستان و پاکستان بر عهده دارد. بنابراین نیروهای وفادار به این شورا، هم تابعیت پاکستانی دارند و هم تابعیت افغانی. از نظر تعداد و قلمرو اراضی، شورای میرانشاه محدودتر از شورای کویته است و در مقایسه با شورای کویته نیز کمتر ایدئولوژیک است. بسیاری از اعضای این شورا، به ویژه آنهایی که در میدان جنگ حاضرند، کسانی هستند که مزد بگیرند و به جنگ به عنوان حرفه ای برای کسب درآمد نگاه می کنند. شورای میرانشاه به این دلیل که چندان تندرو نیست، به مذاکره با آمریکا و دولت کرزای تمایل دارد. اما

بعضی از خواست های این شورا از جمله خروج آمریکایی ها از افغانستان و یا درخواست سهم بیشتری از قدرت در افغانستان که به صورت پیش شرط مطرح شده، در عمل راه را برای هر گونه مذاکره می بندد. علاوه بر این، اعضای این شبکه، به ویژه به این دلیل که در قاچاق مواد مخدر و سایر جرایم سازمان یافته شرکت دارند، منافع خود را در تداوم بی ثباتی در افغانستان، به ویژه حوزه جنوب و جنوب شرقی این کشور و نیز در پاکستان، به ویژه در مناطق قبایلی و ایالات سرحد می دانند.» (۴۲)

(پ) اردوگاه شمشاتو و شورای باجاوا

هر دوی اینها زیر نظر حزب اسلامی حکمتیار قرار دارند و «مقر اصلی آنان نیز در ایالات سرحد پاکستان است. این نیروها در جریان جهاد افغانستان علیه روس ها نقش مهمی داشتند. اینها اغلب تمایل ندارند که خود را بخشی از طالبان قلمداد کنند، ولی چون همانند طالبان علیه وضع موجود عمل می کنند، در عمل به یک نام خوانده می شوند.» (۴۳) حکمتیار با وجود آنکه در دوره جهاد افغانستان جزو رادیکال ترین جریان های جهادی قلمداد می شد، اکنون در مقایسه با طالبان معتدل تر و مدرن تر قلمداد می شود. او آمادگی مذاکره با آمریکا، دولت کرزای و یا هر نیروی دیگری را دارد. اکنون نیز بسیاری از افراد او، چه آنان که در گذشته در حزب اسلامی بودند و چه آنان که اکنون عضو آن حزب هستند در سمت های دولتی افغانستان مشغول به کار هستند. «وابستگی طیف وسیعی از نیروهای حکمتیار به آن سوی مرز یعنی در درون پاکستان، ارتباط شخصی حکمتیار با آی اس. آی، تمامیت خواهی حکمتیار، تعارض قبیله ای حکمتیار با کرزای، همگرایی قبیله ای حکمتیار با بسیاری از سران طالبان، آلوده بودن به قاچاق مواد مخدر و ... مانع از آن است که وی و جریان او بتوانند به صراحت وارد بازی های سیاسی در افغانستان شوند. ماهیت اردوگاه شمشاتو و شورای باجاوا به گونه ای است که باید تابع شرایط مختلف، رفتار مختلفی داشته باشند. با توجه به آنچه گفته شد، نیروهای طالبان صرف نظر از آنکه به چند گروه مختلف قابل تقسیم هستند. ولی تاکنون بر ضد دولت و آمریکا متحد عمل کرده اند و همین موضوع قابلیت عملیاتی آنها را در افغانستان افزایش داده و باعث شده است ائتلاف مبارزه با تروریسم، با وجود برتری نظامی در برخورد با این نیروها با ناکارایی بسیار جلوه کند.» (۴۴)

(۵) خطا در سیاست های آمریکا

از جمله عوامل خارجی که در قدرت گیری مجدد طالبان اثر گذار بوده است می توان به خطا در

سیاست های آمریکا اشاره نمود که خود دارای چندین بخش است. به این جهت اگر فرض بر این باشد که قصد آمریکا ایجاد شرایطی با ثبات و امن در افغانستان است، بعضی از رفتارهای آمریکا نه تنها در راستای تحقق ثبات در جامعه افغانستان نیست، بلکه به طور دقیق در جهت عکس آن قرار دارد و همین موضوع به طور تناقض آمیزی هم باعث قدرت یابی طالبان و هم باعث تضعیف موقعیت آنان می شود. این رفتارها عبارتند از:

الف) سیاست آمریکا در مبارزه با مواد مخدر

مبارزه با مواد مخدر در افغانستان در اولویت های استراتژی آمریکا قرار ندارند. آمریکا به صراحت اعلام کرده است هدف از حضورش در افغانستان مقابله با تروریسم است، نه مبارزه با مواد مخدر. (۴۵) اما موضوع این است که مواد مخدر عامل اصلی به حرکت درآمد چرخ اقتصاد جنگی تروریست ها است. به طوری که این منبع کلان درآمد به طالبان یا سایر نیروهای مخالف امکان می دهد نیروهای جدید استخدام کنند، اسلح خریداری و در مجموع اوضاع افغانستان را بی ثبات کنند. (۴۶)

ب) سیاست اقتصادی آمریکا

در حقیقت امر چنین است که «شکی نیست که آمریکایی ها، هم خود کمک هایی را برای بازسازی اقتصادی افغانستان اختصاص داده اند و هم دیگران را تشویق به این امر کرده اند. اما وقتی توجه آمریکا را نسبت به مقوله های امنیتی نظامی در افغانستان و توجه این کشور به موضوع اقتصاد را با هم مقایسه می کنیم، تفاوت آشکاری میان آنها مشاهده می شود. به عبارت دیگر چنین احساس می شود که اهمیت افغانستان در استراتژی آمریکا نظامی و امنیت محور است تا اقتصاد محور. برای آمریکا، افغانستان فقط در حد یک پایگاه نظامی و منطقه ای که بتوان از طریق آن رفتار دیگران را کنترل کرد، اهمیت دارد. افغانستان اهرمی است که به کمک آن می توان از خطوط انتقال انرژی محافظت کرد، در تکثیر خطوط انتقال انرژی از آن بهره برد و از طریق آن، رفتار کشورهایی را که در منافع با آمریکا تضاد دارند، کنترل کرد. این برداشت آمریکایی ها، برداشتی به نسبت واقع بینانه است، اما مشکل زمانی بروز می کند که اقتصاد و امنیت را دو روی یک سکه دیده شود. در اصل، این کمیابی و فقر اقتصادی است که ریشه و منشأ بروز بسیاری از درگیری ها در جوامع مختلف است. بدین ترتیب توجه نداشتن به بخش اقتصاد و توجه به بخش امنیت، آن هم بدون آنکه سرانجام مشخصی داشته باشد، یک تضاد جوهری و ساختاری

در سیاست ها و استراتژی آمریکا در افغانستان است.» (۴۷)

پ) سیاست امنیتی - نظامی آمریکا

مهم ترین اولویت آمریکا در افغانستان، به حوزه نظامی امنیتی مربوط می شود. جهت گیری کلی این رویکرد نیز به سمت مبارزه با تروریسم است. «برای رسیدن به این هدف، آمریکا ترجیح داده است خود و مجموعه ای از کشورهای غربی که در حال حاضر در قالب ناتو خودنمایی کرده اند، در امر مبارزه با تروریسم در افغانستان شرکت داشته باشد. این خط مشی با دو مشکل عمده مواجه است. اول اینکه حضور نیروهای غربی در افغانستان با ویژگی های فرهنگی روانی خاص خود، با بی میلی مردم افغانستان مواجه است. در واقع اگر جنگ داخلی افغانستان روحیه مردم این کشور را فرسوده نمی کرد و اگر یک نیروی بومی مشروع برای اعمال حاکمیت در افغانستان ظهور می کرد، مردم افغانستان به هیچ وجه حاضر به پذیرش نیروهای بیگانه در خاک کشور خود نبودند. دوم اینکه نیروهای غربی از یک سو یک نیروی کلاسیک محسوب می شوند و در جنگ چریکی تجربه چندانی ندارند و از سوی دیگر با محیط عملیاتی و جغرافیایی افغانستان بیگانه اند.

برای رفع این دو مشکل و نیز سامان بخشی به پدیده دولت سازی در افغانستان، آمریکا ناچار شد تشکیل ارتش و پلیس ملی افغانستان را در دستور کار خود قرار دهد. این مهم به آمریکا و نیروهای غربی کمک می کرد تا از نیروهای امنیتی افغانستان به عنوان خط مقدم جبهه های جنگ استفاده کند و حتی جنگ جاری در کشور را افغانیزه کند. اما آمریکا به دلایل نامعلومی فرایند تشکیل ارتش ملی در افغانستان را جدی نگرفته است. به تازگی و متأثر از ناکامی های آمریکا در افغانستان، باراک اوباما تصمیم گرفته است این اشتباه را جبران کند. حتی این روند نیز با دو مشکل عمده مواجه بوده است:

- ۱- اینکه نیروهایی که تجهیز شده یا می شوند، هنوز با مشکل حقوق، لباس و تجهیزات مواجه اند.
- ۲- اینکه نیروها با وجود آنکه گزینش شده اند، هنوز هم گروه محور و قوم محور هستند تا وفادار به قانون اساسی و آرمان های ملی. این مسائل باعث شده است تا شکل نگرتن ارتش ملی به عنوان عاملی برای قدرت یافتن طالبان قلمداد شود.» (۴۸)

ث) سیاست پاکستان در قبال طالبان

از جمله عوامل خارجی دیگر در مورد قدرت گیری مجدد طالبان، پاکستان می باشد. «سیاست

پاکستان در قبال طالبان از «حمایت مطلق» تا «سرکوبی و دشمنی مطلق» در نوسان بوده است و در حال حاضر نیز سیاست انتظار «نه حمایت و نه سرکوب» را دنبال می کند.

سه دستگاه در پاکستان مجری «طرح طالبان» بوده اند: دستگاه امنیتی ارتش یعنی آی اس آی، وزارت کشور و خود ارتش. این مجموعه نظامی به دو علت می توانست مجری طرح طالبان به شمار آید: نخست آنکه نخبگان ارتش و نیروهای امنیتی پاکستان از درون نظام استعماری انگلیس سربرآورده و مستقیم یا غیرمستقیم توسط همین نظام تربیت شده بودند؛ اما به تدریج به ویژه دستگاه امنیت از کارشناسان امنیتی- نظامی ایالات متحده آمریکا تاثیر پذیرفتند و زیر نظر و نفوذ آنان درآمدند. دوم آنکه نیروهای ارتش پاکستان در طول جهاد مردم افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی با خصوصیات اقوام و گروه های رزمنده آشنایی نزدیک یافته بودند. از این رو، می توانستند در صحنه بغرنج افغانستان خودنمایی کنند. طرح ایجاد طالبان با مشارکت پاکستان، انگلستان، آمریکا و با همیاری عربستان سعودی و امارات متحده عربی به اجرا درآمد.

سیاست جورج بوش در مبارزه با تروریسم مبنی بر «هر که با ما نیست، ترویس است» موجب شد دولت پاکستان با چرخشی ۱۸۰ درجه ای، برای رهایی از تهدیدهای آمریکا در جبهه مبارزه با طالبان و القاعده قرار گیرد. با پیروزی باراک اوباما در ۲۰۰۹، راهبرد جدید آمریکا در افغانستان در ۷ فروردین ۱۳۸۸ اعلام گردید و «افپاک» یعنی افغانستان و پاکستان به عنوان اولویت های آمریکا برای مبارزه با تروریسم تلقی شد. در راهبرد جدید آمریکا، افغانستان در اولویت قرار گرفت و به پاکستان هشدار داده شد تا طالبان را در مناطق قبایلی پاکستان نابود کند. بر اساس این راهبردی، پاکستان طی ماه های پس از اعلام این راهبرد آمریکا، در ابتدا با مذاکره و سپس مبارزه سعی کرد افراط گرایی را در منطقه قبایلی مهار کند. به گنه ای که طی چند ماه، بیش از هزاران نفر از قبایل نشینان، آواره و ۲۵۰۰ نفر کشته و زخمی شدند.

از سوی دیگر، مردم افغانستان که در طول سال های مقاومت و دوران حکومت طالبان همواره از سیاست های پاکستان در رنج بودند، امید داشتند با حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان، از مداخله پاکستان رهایی یابند، اما پاکستان با گذشت زمان بر مداخلات خود افزود. پاکستان ابتدا در مبارزه با گروه القاعده از خود شدت عمل نشان داد، در مقابل، پس از عقب نشینی طالبان از پایگاه های خود در افغانستان، آنها را در ایالت سرحد، وزیرستان شمالی و جنوبی پناه داد و به حمایت، آموزش و تجهیز

مجدد آنها پرداخت. با روی کار آمدن باراک اوباما در آمریکا دوباره مبارزه با طالبان در دستور کار نیروهای نظامی پاکستان قرار گرفت. بنابراین، یکی دیگر از عوامل مهم قدرت یابی طالبان موضع گیری دولت پاکسان بوده است. پاکستان از یک سو خود را شریک جنگ علیه ترور و افراط گرایی نشان داد و میلیاردها دلار بدین منظور از آمریکا دریافت کرد و از سوی دیگر، نه تنها علیه طالبان اقدام جدی انجام نداد، بلکه به بهانه های گوناگون به تقویت آنها پرداخت.^۱ (۴۹)

هم دولت افغانستان و هم آمریکا و ناتو از موضع پاکستان برداشت نادرستی دارند و همین مسأله سبب شده در وقت مناسب به اسلام آباد برای قطع مداخلات، فشار لازم وارد نشود. «هیچ نیروی شورشی بدون داشتن پناهگاه و حمایت های خارجی نمی تواند در برابر ضربات نیروهای ائتلاف دوام بیاورد. طالبان به رغم دادن تلفات زیاد، از شدت حملات و عملیات های خود نکاسته اند. حمایت های مردمی در جنوب افغانستان و آن طرف خط مرزی دیوراند در پاکستان نیز زمینه قدرت یابی طالبان را بیشتر کرده است. با اینکه پاکستان مدعی است تاکنون بیش از سیصد سرباز خود را در مبارزه با ترور از دست داده و نزدیک به هشتاد هزار سرباز در سراسر مرز افغانستان مستقر و اقدام به سیم خاردار کشی و مین گذاری کرده است، نمی توان باور کرد که طالبان بدون حمایت پاکستان توانسته باشند خود را تجهیز و اعلام کنند نزدیک به دوازده هزار نیروی جنگجو و ششصد نفر آماده به عملیات انتحاری در اختیار دارند.» (۵۰) پاکستان سیاست دو گانه ای در حمایت از طالبان و همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریسم در پیش گرفته و همین مساله موجب جبهه گیری دوگانه انگلیس و آمریکا علیه سیاست های این کشور شده است. در حالی که انگلیس به تحسین همکاری اسلام آباد در مبارزه با طالبان می پردازد، در مقابل آمریکا به پاکستان برای همکاری صادقانه هشدار جدی می دهد. «در ژوئن ۲۰۰۹ شورای روابط خارجی ایالات متحده و ژنرال پترائوس در گزارشی اعلام کردند که پاکستان از طالبان حمایت می کند. بدین ترتیب، پاکستان همواره به عنوان منشاء و پایگاه طالبان مورد اتهام بوده است و مقامات افغانستان بارها اعلام کرده اند سرویس اطلاعاتی پاکستان در آموزش، هدایت، تجهیز و ارائه تاکتیک های پیشرفته به طالبان نقش موثری دارد. عناصر طالبان در مناطق قبایلی آزاد،^۱ ایالت های سرحد، بلوچستان، وزیرستان شمالی و جنوبی، باجور، خیبر، کورم، اورکزئی و ... آموزش می بینند و به علت عدم کنترل مرزها به همراه سلاح و تجهیزات مدرن وارد

^۱ - FATA

خاک افغانستان می شوند. سفر «جو بایدن»، معاون باراک اوباما، در آغاز سال ۲۰۰۹ به منظور هشدار جدی آمریکا به پاکستان و قطع کمک های نظامی انجام گرفت. به نظر می رسد اعمال فشار بر پاکستان تاکنون کارساز نبوده، زیرا حملات طالبان در آن دوره به رغم کشته شدن بیت الله محسود کاهش نیافت. در راهبرد جدید آمریکا برای مبارزه با تروریسم و حمایت از پاکستان تا پنج سال، سالیانه ۱/۵ میلیارد دلار کمک مالی پیش بینی شده است.

حمایت پاکستان از طالبان به راهبرد و اهداف این کشور بر می گردد که بر چند مؤلفه اساسی استوار است: تشکیل دولت تحت الحمایه یا تحت نفوذ در کابل؛ تقویت عمق راهبردی پاکستان در برابر هند؛ و حل مسأله پشتوستان و به رسمیت شناخته شدن خط مرزی دیورانند از سوی افغانستان.» (۵۱) با توجه به جمیع این جوانب طالبان توانسته اند دوباره قدرت پیدا کنند و برای دولت افغانستان مشکلات زیادی به وجود بیاورند، به طوری که ناتوانی در ایجاد امنیت و در پی آن خدمات رسانی به مردم افغانستان و برنامه ریزی برای توسعه این کشور، دولت را مجبور به تسلیم شدن در برابر طالبان نموده است. البته طالبان در این زمینه از راهبردهایی نیز استفاده نموده اند تا به اهداف خود برسند.

ت. مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و طالبان

با توجه به قدرت گیری مجدد طالبان و ناتوانی ها در از میان بردن آنها، بحث مذاکره با طالبان را دولت افغانستان و نیروهای خارجی به طور جدی مطرح می کنند و به نظر می رسد صلح با طالبان، یکی از راهبردهای دولت حامد کرزای برای ایجاد امنیت در افغانستان بوده است. درباره علت تمایل به مذاکره با طالبان واقعیت های متفاوتی را باید در نظر گرفت که دو دلیل اصلی آن عبارتند از: بروز بن بست در راه حل نظامی؛ قدرت گرفتن مجدد طالبان. «غالب صاحب نظران شکل گیری تفکر مذاکره با طالبان را به ظهور مجدد و قوی آنها در جنگ مرتبط می دانند. شبکه خبری بی بی سی در تحلیلی با تأکید بر این موضوع گفته است: «به نظر می رسد به دنبال آنکه طالبان در دو سال گذشته حضوری قوی و انکارناپذیر یافته اند و هرازگاهی دولت را در نزدیکی پایتخت به چالش می کشند، طرح مذاکره با طالبان رنگ دیگری به خود گیرد و به عنوان راهکاری جدی برای تامین امنیت در نظر گرفته شود.» (۵۲) اما مهم تر از قدرت گرفتن مجدد طالبان، پیامدهای آن است که تنها در قالب تشدید گرایش به مذاکره با طالبان نمود

نیافته است، بلکه ابعاد متفاوت تری دارد. بدین معنی که از یک طرف، اختلاف های بین آمریکا و ناتو را افزایش داده و علنی کرده است و از طرف دیگر، اختلاف های دوباره منشا قدرت طلبی مجدد طالبان را تشدید کرده است، به طوری که آمریکا و دولت کابل را به این باور رسانده که منشاء قدرت طلبی طالبان در داخل افغانستان نیست بلکه برخاسته از مناطق قبایلی شمال پاکستان است.

ث. تشکیل شورای عالی صلح افغانستان

تشکیل شورای عالی صلح به ریاست برهان الدین ربانی، رئیس جمهور پیشین افغانستان با هدف پیشبرد مذاکرات با شبه نظامیان طالبان و تحقق صلح انجام یافت به عبارت بهتر شورای عالی صلح به پیشنهاد جرگه مشورتی صلح برای اجرای طرح مصالحه با طالبان و دیگر گروه های شورشی از سوی دولت افغانستان تشکیل شد. «(۵۳) این شورا با ۶۸ عضو دارای ترکیب متنوعی است که نشان می دهد کرزای با هدف تبدیل آشتی با طالبان به مسأله ای ملی، از حضور نمایندگان گروه های مجاهدین، طالبان، حزب اسلامی، زنان و غیره در شورا بهره برد. از ابتکارات شورای عالی صلح برای مصالحه با طالبان، سفر هیئت این شورا به پاکستان در ژانویه ۲۰۱۱ و دیدار ربانی با مقامات ارشد پاکستانی بود. دولت کرزای که در گذشته کوشید بی واسطه با رهبران طالبان مذاکره داشته باشد، با دستگیری رهبران طالبان متمایل به گفتگو، همچون ملابرادر از سوی اسلام آباد با شکست روبه رو گردید و به نظر می رسد سفر هیئت شورای عالی صلح به پاکستان، اجابت خواسته طرف پاکستانی برای سپردن نقشی کلیدی به این کشور در مذاکرات صلح افغانستان باشد.»(۵۴)

یکی از کلیدی ترین فعالیت هایی که می تواند در افغانستان به موضوع ثبات و امنیت کمک کند بومی سازی پروژه امنیت در افغانستان است. یعنی به میزانی که پروژه امنیت بومی شود و توان و امکانات مجموعه نیروهای امنیتی در کشور افزایش پیدا کند دولت افغانستان و نیروهای تحت امر آن می توانند مقابله لازم را با گروه های شورشی داشته باشند. در غیر این صورت نفس حضور نیروهای خارجی علی رغم برخی ادعاها، خود می تواند موتور محرکه ای برای ادامه حیات گروه های شوروی، سربازگیری آنها و تلاش بیشتر برای برهم زدن ثبات در این کشور تلقی گردد. بنابراین اگر موضوعات امنیت و ثبات موضوعی کلیدی برای کشورهای خارجی در افغانستان محسوب می شود حتماً باید از ترورها درس بگیرند

و تلاش خود را برای افزایش و ارتقای ظرفیت های نیروهای امنیتی در افغانستان و واگذاری مسوولیت ها انجام دهند. در غیر این صورت مجموع این رفتارهای غیرواقعی در جهت خواسته های اعلام نشده پنهان و مبهم کشورهای خارجی در افغانستان ارزیابی خواهد شد.» (۵۵) در رابطه با شورای عالی صلح باید به این مطلب نیز اشاره نمود که شیوه کار در شورا از همان آغاز کار، شفاف نبود به این معنی که از همه اعضای این شورا خواسته شد تا هر کدام شان از امکانات خود برای رابطه با طالبان استفاده کنند تا زمینه برای تماس ممکن شود. از همان آغاز کار این شورا، اعلام این مطلب که آمریکا به امر صلح در افغانستان کمک خواهد کرد و برای این کار صدها میلیون دلار تخصیص داده است، این شورا را به محلی برای زدوبندها به منظور دستیابی به منافع مادی مبدل کرد. ربانی را به ریاست چنین نهادی گماشتند تا روند مذاکره با طالبان را سمت و سو دهد و طالبان از همان آغاز با صدور اعلامیه ای، این شورا را یک نهاد آمریکایی دانستند که از جانب پنتاگون حمایت مالی می شود و کسانی که خود به صلح باور ندارند، در آن تجمع کرده اند.

اما در نهایت ربانی که از صلح با طالبان از طریق شورای عالی صلح ناامید شده بود حملات لفظی تندی به طالبان کرد و آنها را به عنوان گروهی که ارزش های دینی اهمیتی برایشان ندارد و حتی از اطفال نیز در راه مقاصدشان مانند حملات انتحاری استفاده می کنند، مورد انتقاد شدید قرار داد. بیان چنین موضع تندی از جانب کسی که در مقام رئیس شورای عالی صلح، باید روی برنامه صلح با طالبان کار کند، نشان از دلسردی او از موضع جنگ طلبانه طالبان داشت که هیچ تمایلی به صلح نشان نمی دادند» (۵۶) و درست همین اظهارت بود که موجبات ترور وی را فراهم آورد.

بر این اساس، حال دولت باید از دو راه جنگ یا صلح با طالبان یکی را انتخاب کند. به نظر نمی رسد راه حل موجود که چیزی شبیه یکی به میخ و یکی به نعل است، جوابگوی مطالبات جامعه و مهار کننده نیروهای طالبان باشد. دوگانگی در رفتار با طالبان به یکی از مهم ترین مصائب سیاسی روز افغانستان منجر شده است و به نظر نمی رسد هماهنگی کاملی میان سیاستگذاران خارجی دخیل در امور افغانستان با دولت و شورای عالی صلح وجود داشته باشد. دولت تمایل دارد از تعداد شبه نظامیان طالب بکاهد و آنها را جذب صلح کند، اما برخی افغان ها بر این باورند که آنها جز به اسقاط کامل دولت و به دست گرفتن مجدد قدرت نمی اندیشند و نرمش و مدارا با آنها در شرایطی که نیروهای خارجی از احاطه کافی

برخوردارند، عاقلانه نیست.

با توجه به این مسائل در چشم انداز آینده افغانستان به ویژه از بعد امنیتی ثبات و آرامش و توسعه افغانستان تا حد زیادی به نوع رژیم های حاکم در منطقه، منافع منطقه ای آنها و موقعیت اقتصادی شان و هم چنین ارتباط این دولت ها با یکدیگر بستگی دارد. «اگر این عوامل ترکیب مناسبی نداشته باشند، مذاکره با طالبان و حتی توافق این گروه برای مشارکت در قدرت در مقابل کنار گذاشتن اسلحه و بمب، موجب تحقق توسعه و آرامش در این کشور نخواهد شد. این عوامل، افغانستان را به پیچیده ترین پدیده پیش روی جامعه بین الملل پس از جنگ سرد تبدیل کرده است.» (۵۷)

نتیجه گیری

در نتیجه گیری کلی برای آزمون این فرضیه، نقطه عزیمت، توجه به شرایط قدرت گیری دوباره طالبان در برابر دولت افغانستان است. در این خصوص باید اذعان نمود که در قدرت گرفتن دوباره نیروهای اصلی معارض دولت افغانستان، یعنی طالبان، نباید تنها به ظرفیت های آنان بسنده کرد، و یا حتی پشتیبانی های پاکستان از این گروه را عامل اصلی قدرت گیری مجدد آنان دانست، و نیز سیاست های گاه متعارض آمریکا در حمایت از دولت افغانستان و مذاکره با طالبان را تنها مد نظر قرار داد. این مسأله بیش از هر چیز، به وضعیت داخلی جامعه افغانستان باز می گردد. در عین حال تمامی موارد ذکر شده در فوق را نیز در بر می گیرد. یعنی آنچه مسلم است اینکه مجموعه شرایط و عوامل فوق در سازماندهی، قدرت یابی و خیزش دوباره طالبان نقش به سزایی داشته اند و شکل قومی جامعه افغانستان را باید در میان این عوامل متعدد، عامل اصلی دانست که شکاف های قومی را دامن می زند و از ایجاد امنیت به وسیله دولت جلوگیری می نماید. قدرت یابی دوباره طالبان نوین در داخل افغانستان را به جز شرایط قومی افغانستان که قدرت نیروهای مختلف را که اینک با یکدیگر در جدال به دست گرفتن سهم بیشتری از قدرت هستند، شکل می دهد، بلکه به وابستگی سیاسی- امنیتی، قاچاق مواد مخدر، ضعف اقتصادی، فساد اداری، بی اعتمادی مردم به دولت افغانستان، بحران مشروعیت دولت و بیش از همه کندی روند انجام دولت- ملت سازی بر می گردد که از طرفی، به دلیل شکل نگرفتن نهادهای امنیتی مورد نیاز برای ایجاد آرامش در کشور باعث تضعیف حاکمیت و قانون شده و از طرف دیگر، به دلیل وجود

نداشتن نظام ذهنی مشخصی به نام ملت که همانا موجب شکل نیافتن وفاق اجتماعی و احساس ملی‌گرایی می‌شود، روند ملت‌سازی را با مشکلات بسیاری مواجه ساخته است و درست به خاطر همین امر است که اقوام مختلف در افغانستان، هر یک خود را برتر از دیگری شمرده و نیز دیگری را دشمن منافع خویش می‌پندارند و به همین دلیل در تلاش هستند تا قدرت بیشتری در اختیار داشته باشند و در قدرت دولت نفوذ افزون‌تری بیابند و این مسأله موجب می‌گردد تا برخی از این اقوام با طالبان همکاری نمایند و قدرت آنها را زیاده‌تر کنند به ویژه قبایل مختلف قومیت پشتون که با طالبان قرابت بیشتری به لحاظ خواستگاه قومی دارند، در راه قدرت‌گیری دوباره طالبان، نیروی اجتماعی و سیاسی خود را به کار گرفته‌اند که باعث می‌شود تا دولت نتواند امنیت را در سراسر افغانستان به وجود آورد و عملاً بخش‌هایی از کشور در اختیار طالبان قرار گیرد، امری که دولت را به سوی سازش با طالبان و انجام مذاکرات صلح سوق داده است. با تمام این تفاسیر زمانی که مذاکرات صلح میان طالبان میانه‌رو و دولت افغانستان مورد بررسی قرار می‌گیرد و با در نظر گرفتن این نکته که آخرین اقدام طالبان که اگرچه مسئولیت آن را نپذیرفتند، ترور ربانی، رئیس شورای عالی صلح افغانستان بود، چشم‌انداز آینده مذاکرات را تیره می‌کند، تا جایی که در کوتاه مدت نمی‌توان انتظار برپایی صلح از طریق یک مکانیسم فراگیر و پویا در افغانستان و به تبع آن ایجاد امنیت پایدار در این کشور بحران‌زده را انتظار داشت که این دو مورد از شرایط اولیه و ضروری توسعه یک کشور به شمار می‌روند و به این ترتیب افغانستان روی توسعه را نیز در کوتاه مدت به خود نخواهد دید.

منابع

1- K. Booth, "Security and Emancipation", *Review of International Security Studies*, 1991, Vol. 17, p. 331.

۲- موتیر موتیر، «فراسوی اندیشه انتقادی و مطالعات امنیتی نویت»، ترجمه محمود عسگری، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۰، ص ۳۸۴.

۳- محمد علی ناجی راد، *جهانی شدن تروریسم* (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۸۹)، ص ۱۳۸.

۴- همان، ص ۱۰۸.

۵- بری بوزان، *مردم، دولت ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹)، ص ۲۵۹.

۶- مقصود رنجبر، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* (تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۲۴.

۷- ناجی راد، *پیشین*، صص ۱۴۹-۱۴۵.

۸- هلگا فندرون، (۱۳۸۴)، *ارزیابی های انتقادی در زمینه امنیت بین الملل*، ترجمه علیرضا طیب (تهران: نشر نی، ۱۳۸۴)، ص ۷.

۹- بهادر امینیان، «محیط داخلی و تأثیر آن بر امنیت ملی»، *سیاست دفاعی*، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۰.

۱۰- علی اصغر کاظمی، *روابط بین الملل در تئوری و عمل* (تهران: نشر قومس، چاپ چهارم، ۱۳۸۴)، صص ۱۱۸-۱۱۷.

11- *Oxford English Dictionary*, (Oxford: Clarendon, Second Edition, 1989), p. 245.

۱۲- محمد علی بصیری، «تحولات مفهوم امنیت ملی»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۶۴-۱۶۳، ص ۱۶۶.

۱۳- ناجی راد، *پیشین*، ص ۱۳۷.

۱۴- شهروز ابراهیمی، «جهانی شدن و امنیت ملی»، *فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، شماره ۳۳،

زمستان ۱۳۸۱، ص ۹۹.

۱۵- جان بلیس، *امنیت بین الملل در عصر پس از جنگ سرد*، ترجمه سید حسین محمدی نجم

(تهران: هرمس، ۱۳۸۷)، ص ۲۳.

۱۶- موریس دوورژه، *اصول علم سیاست*، ترجمه ابوالفضل قاضی شریعت پناهی (تهران: نشر دادگستر،

۱۳۷۶)، ص ۲۱۹.

۱۷- همان، صص ۲۱۸-۲۱۷.

۱۸- همان، صص ۲۲۳ و ۲۲۱-۲۲۰.

۱۹- عبدالله رفیعی، *افغانستان، سقوط طالبان، نگاه به آینده* (تهران: سازمان عقیدتی سیاسی ارتش

جمهوری اسلامی ایران، دفتر سیاسی، ۱۳۸۱)، صص ۳۰-۲۹.

۲۰- دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، *افغانستان* (تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات،

۱۳۸۶)، صص ۱۲-۱۱.

۲۱- محمد حسن نامی، *جغرافیای کشور افغانستان* (تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح،

۱۳۸۷)، صص ۳۵-۳۴.

22- Ahmed Rashidi, **Taliban: Militant Islam, Oil, and Fundamentalism in Central Asia**, (New Haven: CT. Yale Note Bene Press, 2003), pp. 143-144.

۲۳- *دایره المعارف کانتیری واج افغانستان* (تهران: معاونت اطلاعات ستاد مشترک سپاه مرکز

مدیریت جغرافیایی نظامی، ۱۳۸۵)، ص ۱۷.

۲۴- ویلادیمیر پلاستون و لم آندریانف، *افغانستان در منگنه ژئوپولیتیک*، ترجمه عزیز آریانفر (تهران:

انتشارات میوند، ۱۳۸۰)، ص ۱۷.

۲۵- لورل کورنا، *افغانستان*، ترجمه فاطمه شاداب (تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۳)، صص ۶۱-۶۰.

۲۶- همان، صص ۶۵ و ۶۳.

۲۷- راینهارد اشلاگین ویت، *کشور بدون مرز، مقالات افغانستان و چالش های پیشین رو* (تهران:

دبیرخانه آموزشی و فرهنگی ستاد مشارکت در بازسازی افغانستان، ۱۳۸۲)، ص ۱۱۳.

- ۲۸- قاسم بختیاری، «روند دموکراتیزه شدن افغانستان بعد از طالبان»، *فصلنامه توسعه*، سال دوم، شماره نهم، ۱۳۸۲، ص ۱۵.
- ۲۹- محمد گنجی دوست، «انتخابات افغانستان - فرآیند تحولات»، *رویدادها و تحلیل ها*، سال بیست و سوم، آذر ۱۳۸۸، صص ۴۹-۴۸.
- ۳۰- همان، ص ۵۱.
- ۳۱- محمد محسن حمیدی، «کارزار طالبان، القاعده و انتخاب ریاست جمهوری افغانستان»، *گزیده تحولات جهان*، شماره ۲۳، فروردین ۱۳۸۳، ص ۱۲۸.
- ۳۲- زیبا فرزین نیا، «ساختار افغانستان: نیروهای ملی و خارجی»، *رویدادها و تحلیل ها*، سال بیست و یکم، ماهنامه شماره ۲۰۷، فروردین ۱۳۸۶، ص ۳۶.
- ۳۳- همان، صص ۳۸ و ۳۶.
- ۳۴- حسین دهشیار، «آمریکا و پارادایم قومی در افغانستان»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال بیست و سوم، شماره های ۵ و ۶، ۱۳۸۷، ص ۱۴.
- ۳۵- پیرمحمد ملازهی، *اجلاس کابل - تضاد منافع* (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۹)، صص ۲-۱.
- ۳۶- اسماعیل باقری، اسماعیل (۱۳۸۸)، «دلایل قدرت یابی طالبان در افغانستان جدید»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام - ویژه نامه افغانستان*، ۱۳۸۸، ۴۵-۴۳.
- ۳۷- همان، ص ۴۶.
- ۳۸- عبدالرحمن عالم، *بنیادهای علم سیاست* (تهران: نشر نی، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳)، ص ۲۴۴.
- 39- www.paymanemeli.com
- ۴۰- فرید شریفی، «افغانستان سرزمین ناآرامی ها»، *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۶/۲/۲۷، ص ۱۲.
- ۴۱- نوذر شفیع، «بازتولید قدرت در افغانستان: تبیین قدرت یابی طالبان»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال دوم، شماره ۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۸، ص ۱۰۹.
- 42- Jeffery Donovan, "Are Theological Tensions Distending Taliban from

Al-Qaeda?", 2008, at: <http://www.referl.org>

43- Omid Marzban, "Shamshato Refugee camp: a Base of Support for Gulbuddin Hekmatyar", **Terrorism Monitor**, Vol. 5, May 2007, p. 81.

44- Bill Roggio, "Taliban Have not Split from Al-Qaeda", 7 October 2008, at: <http://www.longearjournal.org>

45- Boris Buddenberg, "Afghanistan: Drug Industry and Counter-Narcotics Policy", 2007, at: <http://www.worldbank.org>

46- James Kirkup, "Afghanistan Growing Drug Trade Will Prolong Conflict for Years to Come", 9 June 2008 at: <http://www.rawa.org>

۴۷- شفیع، پیشین، صص ۱۱۶-۱۱۵.

۴۸- همان، صص ۱۱۷-۱۱۶

۴۹- چنگیز پهلوان، *افغانستان عصر مجاهدین و برآمدن طالبان* (تهران: نشر محمد مینا، ۱۳۸۷)، صص ۲۲-۲۳.

۵۰- باقری، پیشین، ص ۵۷.

۵۱- همان، ص ۵۸.

۵۲- شبکه خبری بی بی سی فارسی، «طالبان با دولت افغانستان مذاکره می کنند»، ۱۰ سپتامبر

۲۰۰۷، در: <http://www.bbcpersian>

۵۳- *ایلنا*، ۱۳۸۹/۷/۱۸، در: <http://www.ilna.ir>

۵۴- مرکز فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر شعبه خراسان، *کتاب آسیا (۶) ویژه مسائل افغانستان* (تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۰)، ص ۱۷.

- ۵۵- علی رضائی، «شهادت ربانی؛ پیام ها و پیامدها»، *روزنامه جام جم*، ۱۳۹۰/۷/۱۲، ص ۵.
- ۵۶- وحید مؤده، «نقش رقابت هند و پاکستان در ترور برهان الدین ربانی»، *روزنامه شرق*، سال نهم، شماره ۱۳۵۷، ۱۳۹۰/۷/۱۰، ص ۳.
- ۵۷- ابوالفضل زمهریری و اسماعیل باقری، «نگرش دولت افغانستان به راهبرد دولت جدید پاکستان در قبال طالبان، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام- ویژه افغانستان*، ۱۳۸۸، صص ۱۸۰-۱۷۹.

Archive of SID